

دربارهٔ غرب

رضا داوری اردکانی



انتشارات هرمس

این کتاب با مشارکت و حمایت معاونت امور فرهنگی
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی چاپ و منتشر شده است.



انتشارات هرمس (وابسته به مؤسسه شهرکتاب)
تهران، خیابان ولی عصر، بالاتر از میدان ونک، شماره ۱۳۳۷ - تلفن: ۸۸۷۹۵۶۷۴
مجموعه ادب فکر - علوم اجتماعی ۸

درباره غرب

رضا داوری اردکانی

طرح جلد: کارگاه گرافیک سپهر

ویراست دوم، چاپ اول: ۱۳۸۶

تیراژ: ۳۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: چاپ معاصر

همه حقوق محفوظ است.

سرشناسه:	داوری، رضا، ۱۳۱۲ -
عنوان و نام پدیدآور:	درباره غرب / رضا داوری اردکانی.
وضعیت ویراست:	ویراست ۲.
مشخصات نشر:	تهران: هرمس، ۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری:	۴۰۵ ص.، ۱۲/۵ × ۲۱/۵ س.م.
فروست:	مجموعه ادب فکر - علوم اجتماعی، ۸.
شابک:	ISBN 978-964-363-461-2
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیا
یادداشت:	چاپ قبلی: ۱۳۷۹.
یادداشت:	چاپ دوم.
موضوع:	غرب‌شناسی.
موضوع:	شرق و غرب.
موضوع:	تجدد - ایران.
رده‌بندی کنگره:	CB ۲۴۵/د۲د۴ ۱۳۸۶
رده‌بندی دیویی:	۹۰۹/۰۹۸۲۱
شماره کتابخانه ملی:	۱۰۳۸۵۷۸

فهرست

هفت	یادداشتی برای ویراست دوم
نه	مقدمه
۱	طرح پرسش غرب
۱۵	پرسش از غرب
۳۳	ملاحظات در باب شرایط امکان شناخت غرب
۴۳	درباره شرایط امکان غرب‌شناسی
۵۵	ادوارد سعید و شرق‌شناسی
۷۱	ملاحظات در باب شرق‌شناسی
۱۰۳	غرب و بحران هویت در ایران معاصر
۱۱۵	شرق و غرب
۱۳۳	فلسفه معاصر
۱۵۱	هنر و زیبایی در دوران تجدد
۱۶۷	کانت و متورالفکری
۱۷۵	جهان و جهانی شدن
۲۰۵	مرکز و پیرامون؛ دستاورد تاریخ غربی
۲۲۳	گفتگوی تمدن‌ها چیست و چگونه تمدن‌ها با هم گفتگو می‌کنند؟
۲۴۷	تمدن‌ها با هم چه سروکاری دارند؟
۲۵۹	تبادل و تهاجم فرهنگی
۲۸۳	امکان‌های گفتگو
۲۸۹	درباره مدرنیته و اندیشه پست‌مدرن
۳۲۷	گفت‌وگوی تمدن‌ها و فرهنگ‌ها
۳۷۳	چرا به غرب و درباره غرب می‌اندیشیم؟
	ضمیمه
۳۸۹	نظر علامه طباطبایی درباره غرب

یادداشتی برای ویراست دوم

بخشی از این دفتر در سال ۱۳۷۹ چاپ شده است. از آن زمان تاکنون من مقالات دیگری دربارهٔ غرب و جهان تجدد و آثار و نتایج بسط تاریخ غربی نوشته‌ام و در آنها مخصوصاً به روابط جهان توسعه‌نیافته با جهان متجدد غربی نظر داشته‌ام. وقتی قرار شد که این مقالات هم چاپ شود بهتر آن دیدیم که آن همه را به رسالهٔ دربارهٔ غرب بیفزاییم و کتاب به همان نام سابق چاپ شود (چنانکه با مقالات دربارهٔ علم هم به همین شیوه عمل کرده‌ایم). این کتاب همان مجموعه است. مقالهٔ نسبتاً مفصلی هم در توضیح وجه توجه ما به غرب نوشته‌ام که سعی کرده‌ام نتیجه و جوهر مقالات را در آن درج کنم. فکر می‌کردم که این مقاله مقدمهٔ کتاب باشد. بعد دیدم اگر در پایان به عنوان نتیجه بیاید، بهتر است. امیدوارم این مقالات با چشم و جان بازتر و آزادتر از چشمها و جانهای سالهای دهه‌های شصت و هفتاد خوانده شود و بخصوص کسانی که دفاع از آزادی و مخالفت با قهر و خشونت را شعار خود قرار داده‌اند، از تأمل در مطاوی آنها که ممکن است به درک آزادی و قهر و خشونت در جهان کنونی مدد برساند، رو نگردانند و در هنگام خواندن (اگر می‌خوانند) مثل ظاهرینان و قشریها رو ترش نکنند و بد و ناسزا نگویند. شناخت جهان کنونی و وضع تاریخی آن بخصوص برای ما در زمره مهمترین مسائل است و نباید آن را سهل انگاشت و گمان کرد که چرخ جهان همواره به میل ما می‌گردد بچه‌هایی که مدام از پدر و مادرشان قاقالی لی می‌خواهند یا در این گوشه و آن گوشه به ترقه‌بازی مشغولند. اگر از این وضع خارج نشوند و پدر و مادر نتوانند و یا نخواهند آنها را سرعقل آورند زمانه ادبشان می‌کند. راه تاریخ با قدم همت و تفکر و دانش پیموده می‌شود. این درست نیست که دانشمندان و روشنفکران احیاناً رسم سیاستمداران پیش گیرند و مانند آنها سخن بگویند و عمل کنند. اهل نظر باید سرشان را زیر بیندازند و درس بخوانند و با

همت مطالعه و تحقیق کنند و بدانند که با حرف و قیل و قال به هیچ جا نمی توان رسید. آزادی و توسعه بدون تحمل درد تفکر و پایداری در گشودن و پیمودن راه دشوار آینده به دست نمی آید. این هر دو را تحصیل حاصل دانستن یا گناه نربسیدن به آن را به گردن این و آن انداختن، نشانه استغفای از تفکر است. بهوش باشیم که این استعفا ممکن است به فصاحت در فکر بینجامد. غرب و جهان تجدد را باید شناخت زیرا که ما از مدتها پیش به نحوی در آن جهان شریک شده ایم و سرنوشت ما و همه جهان به آن بستگی پیدا کرده است. این را بیست سال پیش به زحمت درک می کردند اما به نظر می رسد که خام اندیشی های دهه های گذشته قدری تعدیل و بخصوص مطالبی که در باب تجدد انتشار یافته موجب شده است که دیگر اندیشیدن در باب معنی و مفهوم غرب را بکلی بی وجه نینگارند. البته از کسانی که از ذوق فلسفه هیچ بهره ندارند توقع درک تاریخ و زمان نباید داشت و مصیبت این که متأسفانه همین ها خود را میدان دار بحث می دانند. آنها بی پروا دخالت می کنند و عرصه را پر آشوب و فضای بحث و نقد را مکدر و تیره می سازند. اکنون در سایه تحقیقات و تفکری که نام پست مدرن دارد، وجود عالمی به نام عالم غربی (یا لاقول صورت متجدد جهان غربی) چنان محرز و مسلّم شده است که انکار آن با بعضی اقوال پراکنده مأخوذ از ایدئولوژیها و سیاست اندیشی های رایج و متداول در حکم انکار بدیهیات یا دون کیشوت بازی های لوس و مسخره است. امید است که بر ادامه این بازی حاکی از جهل مرکب اصرار نشود. ما نیاز داریم که قدری بیشتر فلسفه و علوم اجتماعی بیاموزیم و در آنچه می آموزیم تأمل کنیم. علوم انسانی و اجتماعی جلوه خودآگاهی جهان جدید نسبت به نظام علم - قدرت است. اگر با علوم اجتماعی و انسانی انس پیدا کنیم، تکلیفمان در تاریخ قدری روشن می شود. من در مقالات این کتاب داعیه ای جز دعوت به تفکر و اثبات نیاز به تذکر تاریخی و لزوم پرسش از وضع جهانی که در آن به سر می بریم، نداشته ام. امیدوارم این دعوت هیچ کس را ناراحت نکند.

مقدمه

بیشتر مقالاتی که در این دفتر گرد آمده است پیش از این در نشریات نامه فرهنگ و نامه پژوهش، مجموعه مقالاتی به نام ما و غرب و کتاب سروش: رویارویی فرهنگی ایران و غرب در دوره معاصر، چاپ شده است. از این میان تنها مقاله «ملاحظات در باب امکان شناخت غرب» برای اولین بار چاپ می شود. غیر از این مقالات، من چیزهایی درباره غرب نوشته ام که احیاناً موجب سوء تفاهمهای بسیار شده است. گرچه در بعضی موارد، چنانکه از اظهارنظرهای معترضان و منتقدان برمی آید، دشواری مطلب و اختلاف در مبادی در سوء تفاهم دخیل بوده است، به هیچ وجه تقصیر را به گردن خوانندگان نمی گذارم و می پذیرم که گاهی تعبیرهای نامناسب می تواند عذرخواه بعضی سوء تفاهمها باشد. فی المثل من گفتم غرب نفسانیت است؛ نفسانیت معنی اخلاقی دارد و اگر خواننده از این جمله دریابد که غرب کانون حرص و آز و هوس و شهوت و خودپرستی است بر او بآسی نیست اما من نفسانیت را در ترجمه سوبژکتیویته به کار برده ام و سوبژکتیویته چیزی از نوع هوئی و هوس نیست بلکه اساس تفکر فلسفی غرب است. علاوه بر این بعضی مطالب فلسفی در زبان معمولی، معنی دیگر پیدا کرده است. چنانکه فی المثل وقتی گفتم که پیدایش و بسط شرق شناسی متناسب و متناظر با گسترش و افزایش قدرت استعماری غرب بوده است، کسانی پنداشته اند که من همه شرق شناسان را عامل استعمار و مأمور دستگاههای اطلاعاتی غرب دانسته ام و حال آنکه نه فقط چنین معنایی مراد نکرده ام، بلکه آن را نادرست و حتی خطرناک می دانم زیرا اگر کسی بگوید که حکومتها هر چه می خواسته اند می کرده اند و حتی احیاء فکر و علم و پژوهش هم به دست آنان بوده است، علم و تحقیق را ناچیز انگاشته است. مسلماً بعضی مؤسسات علمی وابسته به استعمار وجود داشته است و در بعضی مراکز علمی مستقل نیز، طرحهایی برای

استیلای بر اقوام عالم فراهم می شده است؛ اما حکومتها اگر بتوانند از علم استفاده یا سوء استفاده کنند، نمی توانند آن را پدید آورند و به هر راهی که می خواهند ببرند. ولی ظاهراً تاکنون هرچه توضیح داده ام مؤثر نشده است و کسانی هنوز مرا ملامت می کنند که شرق شناسی را مولود استعمار و شرق شناسان را عاملان و مأموران سیاست استعماری دانسته ام. حاشا که من چنین تهمتی به دانشمندان بزنم.

در مورد غرب سوء تفاهم شدیدتر بوده است من متهم شده ام که غرب را از سر دشمنی و غرب ستیزی عین فساد می دانم. وجه سوء تفاهم این است که مدعیان، غرب را یک موزائیک و مجموعه چیزهای متفاوت خوب و بد و زشت و زیبا می دانند و به نظر آنها اگر کسی به این قول قائل نباشد باید غرب را موجودیت واحد و یکدستی بداند که همه چیزش یکسره خوب یا بد است؛ زیرا اگر همه اجزاء غرب از یک جنس است در آن بد و خوب نمی توان سراغ گرفت. فهم همگانی هم بر این برداشت صحه می گذارد؛ ولی غرب نه مجموعه بدها و خوبها است و نه یکپارچه خوب یا یکپارچه بد، بلکه غرب یک عالم است و عالم پر از امکانهاست؛ منتها در هر عالمی امکانش و حدود آنها متفاوت است. ساکنان عالم غرب با این امکانشا که فکر و عملشان را راه می برد، سر و کار دارند. این بیان را ممکن است نادرست و مبهم خواند اما نمی دانم چگونه از آن استنباط جبر کرده اند. ظاهراً بیشتر سوء تفاهم هایی که پدید آمده است، ناشی از خلط میان نظر فلسفی و موضع سیاسی است. یکی از نشانه های این خلط هم این است که گهگاه بحث و چون و چرا در باب غرب را غرب ستیزی خوانده اند. غرب ستیزی یک اقدام سیاسی است اما سعی من به خصوص در سالهای اخیر این بوده است که از خلط میان مطالب فلسفی و تعلقات سیاسی بپرهیزم. در مقالاتی که می خوانید سعی شده است که تصور مبهم «غرب» تا اندازه ای روشن شود. در باب غرب سخن بسیار گفته اند اما تاکنون کسی در صدد برنیامده است که ماهیت غرب را به تفصیل بیان کند. حقیقت این است که وقتی صفاتی را به غرب نسبت می دهند تصور می شود که غرب موجودیتی در میان موجودات است و البته این تصور بی وجه و غیرعادی نیست؛ زیرا وقتی صفاتی را به چیزی نسبت می دهیم، قاعدتاً موصوف باید موجود باشد ولی غرب را یک موجود از سنخ موجوداتی که کم و بیش می شناسیم، نباید دانست. من گفته ام غرب مجموعه ای از اجزاء نیست. از این بیان استنباط نشود که پس غرب یک کل است. غرب حتی کل به معنی هگلی لفظ هم نیست و بنابراین امثال این حرفها که هر کس

غرب را کل بداند به جبر تسلیم شده است هیچ وجهی ندارد. البته هولیسم (قول به تقدم کل) چیزی نیست که آن را با لحن تحقیر در گفته و نوشته بیاورند. قول به کل و کلی و پرسش از ذات و ماهیت از لوازم وجود و ماهیت فلسفه است و اگر کسی منکر کلی باشد و پرسش از ذات را بی ربط بداند و قول به کل را عیب و عار بشمارد، با فلسفه سروکار ندارد یا اگر به فلسفه می پردازد با نظر مخالف به آن می نگرد. مختصر بگویم غرب یک موجود متعین نیست که در جای معین قرار گرفته باشد و بتوان به آن اشاره کرد. به نظر بعضی محققان، غرب رویدادی است که با ظهور فلسفه آغاز شده است. اگر این تعبیر و بیان موجه باشد تاریخ فلسفه اذوار دارد و ما اکنون در مرحله بسط تام و تمام غرب هستیم. غرب در این مرحله به صورت تجدد ظاهر شده است. تجدد چیست؟ تجدد شرایطی است که در آن بشر خود را لایق تصرف در موجودات یافته و به نظرش رسیده است که می تواند با فکر و رأی خود همه امور را چنانکه باید سرو سامان دهد. غرب یک نسبت است. نسبتی که بشر در آن خود را مرجع علم و عقل و قدرت و نظم و نزاکت و هنر و قهر و خشونت غرب، همه فرع این نسبت است و فرع را با معلول و نتیجه مادی و حتی منطقی اشتباه نباید کرد. یکی از نامهای این فرع یا جلوه های از جلوه های آن عقلانیت است و بنابراین اگر گفته اند که تجدد یعنی عقلانیت سخنان سخن غیر موجهی نیست. کار ما در شرایط فعلی، وقتی که به غرب می پردازیم، این نیست که با شدت و عصبانیت قولی را اثبات کنیم یا با برچسب زدن به طرد و رد بپردازیم. ما احتیاج داریم که در باب غرب و موقع و موضع خودمان در عالم غرب زده بیندیشیم و اول قدم این راه این است که بدانیم قضیه یک قضیه صرفاً سیاسی نیست. به هر حال مطالبی که من نوشته ام ناظر به سیاست نبوده است و اگر خود علائق سیاسی نداشته ام می گفتم مطلب غرب به هیچ وجه سیاسی نیست. خواننده این اوراق ممکن است در بعضی مواقع و موارد نشانی از غرب ستیزی بیابد یا درست بگویم نوشته مرا بر غرب ستیزی حمل کند. به این مناسبت ذکر دو نکته را لازم می دانم یکی اینکه در مقام بحث و نظر، موافقت و مخالفت سیاسی مطرح نیست. من غرب را با نظر تاریخی دیده ام و درصدد کشف ماهیت آن بوده ام. وقتی به غرب نگاه تاریخی می کنم نمی توانم معتقد باشم که نظام غربی مطلق و جاودانی است ولی مطلق ندانستن غرب به معنی مخالفت و ستیزه با آن نیست. با یک سیاست می توان مخالفت و مبارزه کرد اما غرب با مبارزه سیاسی،

چیز دیگر نمی‌شود و به عبارت دیگر ماهیت غرب را با مبارزه سیاسی نمی‌توان تغییر داد به این جهت من که در اندیشه ماهیت غرب بوده‌ام ضرورتاً می‌بایست از سودای ستیزه فارغ باشم.

نکته دوم این است که اگر خواننده، یادداشتهای غیر سیاسی مرا سیاسی تلقی کند شاید بپندارد که من می‌گویم چه خوب بود که مثلاً اروپای غربی و امریکای شمالی حکومتی مثل افغانستان داشتند یا وضع کنونی جهان سوم را بر آنچه در غرب جغرافیایی و تاریخی وجود دارد ترجیح می‌دهم. به نظر من، سایه غرب بر همه جهان گسترده شده است. اکنون همه عالم با عقل غربی می‌اندیشد و زندگی می‌کند. تا این اواخر عقل غربی مبنای استوار هم داشت. اما این عقل استوار به صورت ناقص و گسیخته در جهان منتشر می‌شد اکنون که بنیاد عقل غربی سست شده است دیگر آن صورت ناقص و گسیخته، پشتوانه و پشتیبان هم ندارد من این صورت ناقص عقل را در برابر غرب نهاده‌ام. من نگفته‌ام که غرب بد است و آنها که مقهور غرب‌اند و از این قهر خبر ندارند، خوب‌اند یعنی من مقلد غرب را خوب ندانسته‌ام. من بصراحت گفته‌ام که غرب به صورتی که تاکنون محقق شده است هرچه باشد مدرسه و بازار و کوچه و خیابان و نظم و مدیریتی دارد که از مدرسه و بازار و ... کشورهای غرب‌زده و غربی‌نشده بهتر است.

اکنون که صورت غرب، بر همه عالم کم و بیش استیلا پیدا کرده است یکی از شئون این استیلا و شاید ظاهرترین این شئون سیاست باشد. ما و بسیاری از کشورهای عالم از سیاست غرب بدیها و ظلمها دیده‌ایم و باید با آن سیاستها مقابله کنیم اما این مقابله در صورتی راه به جایی می‌برد که با تفکر توأم باشد. البته بر مبنای تفکر غربی هم می‌توان به مبارزه سیاسی با غرب برخاست؛ اما این مبارزه در بهترین صورت می‌تواند برای سهم شدن در قدرت و تکنولوژی باشد و پیداست وضع آنانی که در عقل و قدرت با غرب سهم شده‌اند از هر حیث از آنهایی که در مرحله تقلید مانده‌اند بهتر است.

من اگر در باب غرب چون و چرا می‌کنم، مدافع تجدید رسوم گذشته و وضع تقلید و آثار زشت آن نیستم عقل غربی که عالم کنونی با آن نظام یافته است عقل خودبنیاد است اما گسسته‌خردی را به جای این عقل نمی‌توان گذاشت در نظر من بحث در ماهیت غرب بحث از آینده بشر است نه یک بحث سیاسی.